

زمینه‌های اجتماعی استمرار جشن‌های ایرانی در قرون نخستین اسلامی

ابوالفضل رضوی، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی*
حمید اشرفی، دانشجوی دکترای تاریخ اسلام دانشگاه پیام نور

چکیده

پایایی اعیاد نوروز، مهرگان و سده، به همراه آیین‌های گسترده‌ای که بخشی از وجوه هویتی جامعه ایرانی را در خود داشت، مرهون عوامل چندی بود که در این میان سهم زمینه‌های اجتماعی مهم‌تر می‌نماید. نوشتار حاضر در پرتو سه مؤلفه‌ی بافت اجتماعی قلمرو شرقی خلافت و میزان اهتمام زرتشتی‌ها، بافت اجتماعی و برتری فرهنگ ایرانی در عراق عرب و به‌خصوص بغداد و سهم شعوبی‌گری و رویکرد فرهنگی- اجتماعی ایرانیان؛ زمینه‌های اجتماعی مؤثر در تداوم این جشن‌ها در قرون نخستین اسلامی را بررسی می‌کند. دسآورد تحقیق حاکی از این است که وحدت جمعیتی و برتری نسبی فرهنگ ایرانی در قلمرو شرقی خلافت اسلامی، سهم اثرگذار ایرانی‌ها در تکوین خلافت عباسی و استقرار در شهرهای نوظهور اسلامی در عراق و مهم‌تر شکل‌گیری نهضت آگاهانه شعوبیه و اهتمام به احیا و استمرار اعیاد ایرانی، موجبات پایایی و پویایی اعیاد، جشن‌ها و آیین‌های مربوط را فراهم آورده است. این آیین‌ها، به‌عنوان نمود ملموس‌تر فرهنگ و مدنیت ایرانی، زمینه‌های تقویت هویت ایرانی را هموار می‌کرد و در همگرایی فرهنگ ایرانی با مبانی اسلامی سهم بسزایی داشت.

واژگان کلیدی: ایران، اسلام، اعیاد ایرانی، نوروز، مهرگان، شعوبیه.

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۷/۰۵

*E-mail: abolfazlrazavi@khu.ac.ir

مقدمه

پیدایش جشن‌ها، اعیاد و آداب و سنن، هنجارها و مناسک آیینی و عبادی بخشی از دستاوردهای حیات جمعی انسان‌هاست که همگرایی و بقای زندگی اجتماعی آن‌ها را تثبیت می‌کند. این مراسم بخش مهمی از وجوه هویتی جامعه را پوشش می‌دهد و لذا نمادهایی هستند که نمود هویت و تداوم همبستگی جامعه قلمداد می‌شوند. از این حیث، سنن آیینی بخشی از اجتماعیت هر قوم و ملت است که در تناظر با فرهنگ، بُعد اندیشه‌ای و خودآگاهی جامعه را در خود دارد. پایایی و پویایی زندگی اجتماعی انسان‌ها تا حد زیادی مبتنی بر همین دستاوردهای ملموس زندگی است که همگان با آن درگیر و ملزم به اهتمام بدان هستند. این جشن‌ها و اعیاد در ردیف باورهای هستند که جزء لایه‌های عمیق جامعه محسوب می‌شوند و لذا تغییرات سیاسی و دینی به راحتی قادر به حذف آن‌ها نبوده؛ بلکه در پرتو همگرایی آن‌ها را می‌پذیرند. حیات اجتماعی در ایران نیز از این قاعده مستثنی نبود. ایرانیان به عنوان ملتی برخوردار از پیشینه تمدنی دیرینه که فرازوفرودهای تاریخی زیادی را نیز پشت سر گذاشته‌اند، طریق کارآمدی برای ماندگاری، اعیاد و مراسم پیشین خود را حفظ کرده و در حکم ابزاری برای تقابل و تمایز یا تعامل و تشابه از آن بهره گرفته‌اند. مردم ایران، نه تنها این سنن را حفظ کرده و تداوم بخشیده‌اند؛ بلکه نظر به اهمیت و کارایی اجتماعی و بعضاً اقتصادی اعیاد و جشن‌ها و سنن، مهاجمین و اقوام غالب را نیز به پذیرش سنن خویش واداشته و البته به هنگام ضرورت سنن خود را با مراسم و آیین‌های نوظهور هم‌نوا کرده‌اند.

ایرانیان جشن‌های متعددی داشتند. اغلب پژوهشگران جشن‌های ایرانیان باستان را به دو گونه تقسیم می‌کنند: یکی اعیاد دینی و دیگری اعیاد ملی. گاهنبارها مشهورترین جشن‌های دینی زرتشتی بودند و مهرگان و سده را همگان در زمره جشن‌های ملی می‌آوردند. با این حال بر سر نوروخت اختلاف نظر وجود دارد؛ گروهی بدان جنبه دینی بخشیده‌اند و برخی نیز آن را در شمار جشن‌های ملی ذکر کرده‌اند. جشن‌های گروه دوم خود به دودسته تقسیم می‌شوند: جشن‌های اصلی که در تجلیل ایزدان ایران باستان بوده‌اند و تمام جامعه آن‌ها را برگزار می‌کرده‌اند و جشن‌های فرعی که به احترام ایزدان محلی برگزار می‌شده‌اند. (بویس، ۱۹۹۹: ۵۴۳) از جمله جشن‌های اصلی زرتشتیان که در نکوداشت ایزدان برگزار می‌شد، جشن‌های ماهیانه بود؛ بر همین اساس، دوازده ماه سال با نام دوازده ایزد نام‌گذاری شده بود و در صورت هم نام شدن روز با ماه آن را جشن می‌گرفتند. (بیرونی، ۱۳۷۷: ۳۶۰-۳۲۴؛ بهرامی، ۱۳۸۹: ۳۷-۲۶؛ اشرفی، ۱۳۹۳: ۳۳) این جشن‌ها رنگ و روی دینی داشت و با نیایش خوانی همراه بود

. (بهرامی، ۱۳۸۹: ۴۳) در بیشتر جشن‌های ایران باستان، علاوه بر خواندن نیایش‌های دینی، خوردن و آشامیدن دسته‌جمعی نیز برگزار می‌شد. (مدی، ۱۹۰۰: ۴۲۹) از دیگر جشن‌های ایران باستان، جشن بهیزک کوچک بود که در پنج روز آخر سال برگزار می‌شد و جشن بهیزک بزرگ که هر ۱۲۰ سال یک‌بار به دلیل کیسه، سال را سیزده ماه حساب کرده و جشن می‌گرفتند، از آن جمله بودند. (بیرونی، ۱۳۷۷: ۷۰) این جشن‌ها کم‌کم با پذیرش اسلام توسط ایرانیان کم‌رنگ و فقط توسط پیروان دین زرتشت برگزار می‌گردید. برخی از جشن‌ها که در شمار جشن‌های ملی محسوب می‌شدند و از قدمت کهن‌تری برخوردار بودند و ریشه در اسطوره‌ها داشتند، در تمام دوره‌ها، از سوی ساکنان ایران زمین استمرار پیدا کردند.

نوروز و مهرگان و سده از جمله مهم‌ترین آیین‌های اجتماعی کهن جامعه ایران باستان بودند که علاوه بر برخورداری از خصلت‌های آیینی و انسان دوستانه خویش به سبب کارکردهای اقتصادی و اجتماعی که داشتند، در بستر ساختار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه اسلامی پایدار ماندند و در تمامی دوره‌های تاریخی از جمله قرون نخستین اسلامی همراه با مراسم گوناگون برگزار می‌شدند. حکومت بنی‌امیه به‌رغم سیاست تعصب عربی، از برخی جشن‌ها و اعیاد ایرانی استقبال کرد و خلفای عباسی که حکومت خود را مدیون ایرانیان بودند، از همان آغاز در اداره حکومت خود، از اندیشه‌های ایرانی‌شهری و تجربه ایرانیان استفاده کردند و آداب و رسوم ایرانی را الگوی خود قرار دادند. خلفای عباسی، با پوشیدن لباس‌های فاخر ایرانی، برگزاری جشن نوروز، مهرگان و سده، به‌جای آوردن مراسم خاص آن را سرلوحه خود قرار دادند؛ به‌گونه‌ای که حتی جاحظ با ذکر شواهد و نمونه‌های گوناگون، حکومت عباسی را عجمی و خراسانی می‌نامید. (جاحظ، ۱۴۱۲، ج ۳: ۲۳۷) در این میان، در کنار دل‌بستگی ایرانیان به استمرار سنن خویش، بافت اجتماعی شهرهای عراق از جمله کوفه که بیش از بیست هزار ایرانی را در خود جای‌داده بود و بنای شهر بغداد که باراهنمایی و توصیه منجمان و دانشمندان ایرانی، در نزدیکی شهر تیسفون، پایتخت ساسانیان احداث شد و بافت جمعیتی این شهر که اکثر ساکنان آن را ایرانیان تشکیل می‌دادند، سهم عمده‌ای در اهتمام بدین جشن‌ها داشت. البته ظهور و بلوغ تفکر شعوبی شعوبی که درصدد گسترش و غلبه فرهنگ ایرانی در مقابل برتری‌طلبی عرب بود نیز زمینه را برای گسترش جشن‌های ایرانی در پهنه‌ی حکومت اسلامی هموار می‌نمود. اهتمام و ماندگاری برخی از جشن‌های ایرانی در دوره‌ی اسلامی مرهون عوامل چندی بود که در این میان عوامل اجتماعی از دو حیث: ۱- تلاش در جهت تقابل، تمایز و مقابله با محدودنگری و تعصبات قومی ۲- تلاش در جهت تعامل، تشابه و هم‌نوایی با شرایط جدید، جایگاه برجسته‌تری داشت. البته شقوق دوگانه تلاش ایرانیان

هدف واحدی را دنبال می‌کرد که همانا متقاعد کردن جامعه و حکومت اسلامی به پذیرش سنن قابل قبول ایرانیان در جوف فرهنگ و مدنیت ایرانی- اسلامی بود. بنابراین مهم، نوشتار حاضر با بهره‌گیری از روش مطالعات تاریخی مبنی بر شناخت و تبیین داده‌های تاریخی با رویکرد کتابخانه‌ای و تفسیر و تحلیل داده‌های حاصل شده و مهم‌تر با در نظر داشتن سه مؤلفه: الف- بافت اجتماعی قلمرو شرقی خلافت و میزان اهتمام زرتشتی‌ها، ب- بافت اجتماعی و برتری فرهنگ ایرانی در بغداد، ج- سهم شعوبی‌گری و رویکرد فرهنگی- اجتماعی ایرانیان، سعی در بررسی و درک جایگاه عوامل اجتماعی در پایایی و پویایی جشن‌های ایرانی در دوران اسلامی دارد.

بافت اجتماعی قلمرو شرقی خلافت و میزان اهتمام زرتشتی‌ها

انسان موجودی اجتماعی است، از جامعه تأثیر می‌پذیرد و در چارچوب جامعه و سنت‌های اجتماعی رشد می‌یابد. هویت جمعی انسان‌ها نیز مرهون جامعه است و لذا خود را ملزم به رعایت سنت‌های اجتماعی می‌داند. بسیاری از سنن و آداب و رسوم رایج در جامعه که با مبانی اخلاقی و انسانی همخوانی دارد و مورد پذیرش عقل است به‌عنوان باور در جامعه ماندگار می‌شود و حتی تغییرات سیاسی و مذهبی نیز قادر به از بین بردن این سنت‌ها - که در قالب باور درآمده‌اند- نخواهند بود. بعضی از جشن‌های ایران باستان نیز در زمره‌ی همین باورها هستند که گذر زمان و تغییر دین و حاکمیت سیاسی قادر به حذف آن نبوده‌اند. این جشن‌ها، عمری به درازای تاریخ ایران دارند و به‌عنوان جزئی از هویت ایرانی از باور این ملت جدایی‌ناپذیرند. همه ساکنان ایران زمین چه زرتشتی و چه مسلمان، خود را ملزم به برگزاری این جشن‌ها می‌دانستند و این همان هویت جمعی است که افراد را در قالب یک مای مشترک با مشابهنها و مشترکات از ملت‌های دیگر جدا می‌سازد. قلمرو شرقی خلافت اسلامی که ایران زمین و عنوان اسطوره‌ای ایرانشهر داشت، از هویت، خرد و روح جمعی خاصی برخوردار بود که یکی از شاخصه‌های هویتی آن جشن‌ها و اعیادی همچون نوروز و مهرگان بود که آن را به‌عنوان یک باور پذیرفته و اگر هم مسلمان شده بودند، آن‌ها را پاس داشته و مراسم خاص آن را انجام می‌دادند. از آنجایی که روح اسلام با بسیاری از باورها و آیین ایران باستان همخوانی داشت و آیین‌های مذکور به علت برخورداری از خصلت‌های آیینی و انسان مورد تأیید اسلام بودند، کسانی که اسلام می‌آوردند به علت عدم مغایرت این آیین‌ها با آموزه‌های دین جدید، در برگزاری این آیین‌ها مشکلی نداشتند.

مقدسی روایتی را نقل می‌کند که در شیراز مسلمانان همچون زرتشتیان نوروز و مهرگان را جشن می‌گرفتند. (مقدسی، ۱۳۸۱، ج ۴: ۳۲۵) این خود نشانی از پابندی ایرانیان به سنت‌های دیرینه خود است که اگرچه دین اسلام را پذیرفتند، ولی فرهنگ ایرانی را حفظ کردند. در کل این یکی از خصوصیات و ویژگی‌های ایرانیان هست که هرچند در طول تاریخ بارها استقلال سیاسی خود را از دست دادند؛ ولی به دلیل داشتن فرهنگی عمیق و ریشه‌دار، باورهای خود را حفظ کردند و در عمل به کار گرفتند. چنانچه ریچارد فرای آورده است: «ایرانیان در حفظ فرهنگ خود همچون درخت سرو هستند که این درخت از طوفان یا بادهای سهمگین نمی‌شکند و قابلیت انعطاف دارد و چون باد سهمگین بوزد، خم می‌شود و سر بر زمین می‌ساید و سپس با آرامش طوفان، باز، راست‌قد می‌شود.» (فرای، ۱۳۷۵: ۱۹) مردم ایران، برخلاف سایر ممالک، باوجود پذیرش اسلام، به برخی رسوم و آداب کهن خود باقی ماندند. (همان: ۱۷) و حتی درصدا اشاعه آن‌ها در میان اعراب برآمدند. آن‌ها اعراب را با جشن‌ها و مراسم آیینی خود آشنا کردند و با هدایایی که در نوروز و مهرگان به حکام و والیان خلیفه می‌دادند، مجوز برگزاری این جشن‌ها را از دستگاه خلافت گرفتند. نمونه این مورد را طبری درباره سلوک مردم مرورود گزارش می‌کند. براین اساس، در سال سی و دوم هجری احنف بن قیس از مرورود به سوی بلخ رفت و آنجا را محاصره کرد و مردم بلخ با قبول پرداخت چهارصد هزار درهم با او صلح کردند. او پسرعمه‌اش، اسید بن مثنم، را آنجا گذاشت و خود به سوی خوارزم رفت. عموزاده او مبلنی را که مردم بلخ عهد کرده بودند، گرفت و چون هنگام وصول این مبلغ عید مهرگان بود و هدایایی از قبیل ظروف طلا، نقره، دینار، درهم و جامه نیز برای او آوردند. عموزاده احنف از آوردن‌گان درباره این هدایا سؤال کرد و آن‌ها در جواب گفتند: «این چیزی است که در این روز به حاکم خود می‌دهیم که او را بر سر رأفت آوریم.» گفت: «این چه روزی است؟»، گفتند: «مهرگان»، گفت: «نمی‌دانم این چیست، اما خوش ندارم آن را رد کنم، شاید جزء حق من است، آن را می‌گیرم و جدا نگه می‌دارم.» پس از آن احنف آمد و از مردم درباره آن هدایا پرسید و همان جوابی را که به عموزاده او داده بودند، شنید. احنف گفت آن را پیش امیر می‌برم. پس آن را پیش ابن عامر برد و ابن عامر آن هدایا را به احنف بخشید. (الطبری، ۱۴۲، ج ۲: ۷۸۲)

گستره اهتمام به جشن‌های مهرگان و نوروز در قلمرو شرقی اسلامی به حدی بود که برگزاری آن‌ها در زمان معاویه حالتی رسمی به خود گرفت و منافع حاصل از آن به یکی از منابع درآمدی حکومت تبدیل شد. در یک مورد گزارش شده است که معاویه کار خراج عراق را که زیر نظر مغیره بن الحرب بود، به برادر عبدالرحمن به نام عبیدالله بن دراج واگذار نمود. این دو برادر غلامان او بودند،

عبیدالله از مردم سواد خواست تا در جشن‌های نوروز و مهرگان هدایایی به او تقدیم کنند و چنین کردند ؛ چنانکه هدایای مزبور ، به ده میلیون درهم در سال بالغ گردید . (جهشپاری، ۱۳۴۸: ۵۲)

علاوه بر ایرانیانی که مسلمان شده بودند و در پرتو ملاحظات فرهنگی و اجتماعی خود را ملزم به برگزاری این جشن‌ها می‌دانستند، بافت جمعیتی و نگرش اعتقادی مردم قلمرو شرقی خلافت اسلامی هنوز با پیروان دین زرتشت بود که برگزاری جشن‌ها را به‌عنوان تکلیفی دینی و عبادی و رسالتی اجتماعی- فرهنگی مهم می‌شمردند نیز در پایایی جشن‌های مذکور سهم عمده‌ای داشت.

مفهوم جشن در دین زرتشت، پیوندی ناگسستنی با ستایش (yasna) مأخوذ از (yaz) به معنای ستودن داشت که در متون فارسی میانه به دو صورت: جشن *jasna* و مراسم دینی (yasan) باقی‌مانده است . (بهرامی، ۱۳۸۹: ۳۸) (yasna) هم که به بخشی از اوستا گفته می‌شود ستایش‌هایی بود که در مراسم دینی خوانده می‌شدند . (ابوالقاسمی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۳۲-۱۳۳) واژه جشن با واژه‌های یسن، یشت، ایزد و... هم‌خانواده است ؛ لذا هر نوع آیین دینی، نوعی جشن و سرور به حساب می‌آید . (آموزگار، ۱۳۸۱: ۳۵) در نتیجه ، در ابتدای هر جشنی ، مراسم و آداب دینی برگزار می‌شد که قسمت عمده آن خواندن دعاها و سرودهایی از اوستا بود که به مراسم دعاخوانی و جشن خوانی معروف بود . (رضی، ۱۳۸۰: ۹۷ ؛ بهرامی، ۱۳۸۹: ۳۸) این جشن‌ها با بسیاری آداب زیبا و شاعرانه همراه بوده است . (بیکرمان، ۱۳۷۷، ج ۳: ۲۰۶) بخش ضروری هر جشن است و پرستنده برای آن که پرستش او پذیرفته شود، گذشته از اخلاصی که در دل می‌ورزد، باید تنی پاک داشته باشد . (بیکرمان، ۱۳۷۷، ج ۳: ۲۰۶) هر جشن مخصوص یک ایزد بود، نیایش‌های ویژه و جا و مکان خاصی داشت. ایوان نوروز، ایوان مهرگان، ایوان سده از این جمله بودند. (بیکرمان، ۱۳۷۷، ج ۳: ۲۰۶)

مطابق سیره رسول خدا ، با زرتشتیان مانند سایر اهل کتاب برخورد شد . زرتشتیان مختار بودند که اسلام را بپذیرند و یا جزیه بدهند . (مزدایور، ۱۳۹۰: ۵۲) اگرچه اعراب توانستند ایران را تصرف کنند، اما نتوانستند در همه‌جا اسلام را جایگزین دین زرتشت کنند. مطابق منابع در بسیاری از قسمت‌های ایران تا زمان خلافت عباسی دین زرتشت رواج داشت و آیین‌ها و مراسم خاص آن دین اجرا می‌شد. چنان‌که در زمان خلافت عمر در سال بیست و دوم هجری مرزبان آذربایجان با خذیفه بن یمان صلح کرد و قرار شد که هشتصد هزار درهم ادا کند، با شرایطی از قبیل اینکه کسی به بردگی برده نشود و هیچ آتشکده‌ای ویران نگردد و مردم شیز از رقصیدن در عیدهای خود و انجام مراسمی که به‌جا می‌آورند ، منع نشوند . (بلاذری، ۱۳۳۷، ج ۱: ۴۵۷). مطابق این گزارش مردم آذربایجان در برگزاری جشن‌ها و مراسم خاص آن آزاد بودند . مطابق تاریخ سیستان در حدود سال ۶۵۱ میلادی ، پانزده سال

پس از فتح ایران، هنگام آمدن اعراب به آن ناحیه، سردار محلی سیستان و موبدان موبد آن ناحیه با فرمانده عرب ربیع بن زید قرار داد صلح بست و پرداخت خراج و جزیه را پذیرفت و در پی غلبه تازیان این رویه در سراسر ایران مرسوم شد. (بویس، ۱۳۷۷: ۲۳۴-۲۳۸؛ مزداپور، ۱۳۹۰: ۵۲) اصطخری گزارش می‌دهد که در ارتفاعات بارز کرمان گروهی از مردم بر دین زرتشتی خود باقی ماندند و زمان بنی‌عباس اسلام آوردند. (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۴۱) همچنین یادآوری می‌کند که «... در پارس گبرکان و ترسان و جهودان باشند و غلبه گبرکان دارند و جهودان اندکی باشند و کتاب‌های گبرکان و آتشکده‌ها و آداب گبرکی هنوز در میان پارسیان هست و به هیچ ولایت اسلام چنان گبر نباشد که در ولایت پارس که دارالملک ایشان بوده است...» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۲۱) مقدسی از نفوذ زرتشتیان در زندگی اجتماعی مردم شیراز یاد می‌کند که در این شهر تأثیر و نفوذ بسیار داشته‌اند و هرچند هم‌ردیف اقلیت‌های مذهبی و اهل ذمه به شمار می‌رفتند؛ لیکن در نزد مردم و حکام مقام والائری داشته‌اند. وی متذکر می‌شود نشان‌هایی را که معمولاً اهل ذمه برای شناسایی خود می‌زدند، زرتشتیان شیراز با خود نداشتند و رسوم و آیین ایشان در تمام این ناحیه معمول و متداول بود. (مقدسی، ۱۴۰۸: ۳۳۵) ابن حوقل نیز می‌نویسد: «در هیچ جا به اندازه فارس زرتشتی وجود ندارد؛ زیرا این ناحیه پایتخت کشور و مرکز دین و محل کتاب‌ها و آتشکده‌های آن‌ها بوده است.» (ابن حوقل، بی‌تا، ج ۲: ۲۵۵) برخی منابع از برگزاری مراسم نوروز و برنامه‌های پیشواز نوروز در شیراز توسط زرتشتیان خبر می‌دهند که از جمله آن مراسم و جشن رکوب الکوسج، آتش‌افروزی و میرنوروزی هستند. «مردم برای نشان دادن مرگ تمثیلی زمستان و آمدن فصل گرما و نوزایی بهار، در نوروز نمایشی خاص در شهر راه می‌انداختند که به کوسه برنشین یا کوسه خرنشین معروف بود. در این نمایش مردی زشت‌رو که یک‌چشم کوسه ریش را بر روی خری می‌نشانند و کلاغ سیاه به یک دستش و بادزنی به دست دیگرش می‌دادند و او را در کوی و بازار می‌گردانند. کوسه درحالی که پی‌درپی خود را باد می‌زد و شکلک درمی‌آورد، فریاد می‌کشید که گرم است، گرم است. مردم نیز گلوله‌های برف بر سر و کول او می‌پراکنند.» (ر.ک: بلوکباشی، ۱۳۹۰: ۳۵-۳۶) بیرونی در التفهیم از این نمایش با عنوان «برنشتن کوسه چیست؟» نام می‌برد و از رایج بودن آن در شیراز خبر می‌دهد. او گزارش می‌کند مردم کوچه و بازار به کوسه هدیه می‌دادند. کوسه آنچه را از بامداد تا نیمروز گرد می‌آورد، به غلامان شاه می‌داد و آنچه را هم که در نیمروز تا نماز دیگر؛ یعنی غروب به دست می‌آورد، برای خود و همراهانش نگه می‌داشت و پس از نماز اگر در میان مردم ظاهر می‌شد، از هر کس سیلی می‌خورد. (بیرونی، ۱۳۱۸: ۲۵۶-۲۵۷؛ بلوکباشی، ۱۳۹۰: ۳۶) همچنین بیرونی در آثار الباقیه آیین راه افتادن کوسه برنشین را که کیانیان آن را بهار جشن می‌نامیدند، در زمان خود به

سبب شمار نیاوردن کبیسه در گاه‌شماری قدیم، در روز هرمز اول آذرماه که در آغاز بهار بود، آورده است: «مردی کوسه و خنده‌آور در این روز بر خری سوار شود و این سنت منحصر به مردم فارس است و چون این روز به علت اهمال کبیسه اشتداد سرماست، این کوسه پارچه‌هایی بر خود پیچیده و جامه‌های کهنه می‌پوشد تا برای شناخته شدن از جمع مردم علامتی باشد و غذاهای گرم و مسخن خورده و آشامیدنی‌های تسخین آور می‌نوشد و تن خویش را با روغن‌هایی که جلوی سرما را بگیرد، چرب کرده، سپس بادبزی به دست می‌گیرد و خود را باد می‌زند و مردم به او می‌خندند و بر او آب می‌پاشند و برف و یخ به سوی او پرتاب می‌کنند و او از اعیان و اشراف عطایایی دریافت می‌کند و در عصر ما این رسم در شیراز و برخی دیگر از شهرهای فارس معمول است و او برای این کار باجی هم به حکومت می‌پردازد.» (بیرونی، ۱۳۷۷: ۳۴۲) همچنین برای استقبال از بهار و سال نو گروهی بازیگر دوره‌گرد چند روز پیش از نوروز در شهر می‌گشتند و مژده فرارسیدن بهار را به مردم می‌دهند. هر گروه آتش‌افروز چند بازیگر و نوازنده داشت. هر یک از بازیگران شکل و لباس خاصی داشتند، بازیگری صورت و گردن خود را سیاه می‌کرد، جامه سرخ می‌پوشید و کلاه بلند (کلاه شیپوری) و مشعلی به دست می‌گرفت و پی‌درپی شعله آن را در دهان می‌کرد؛ بازیگری دیگر صورتکی سیاه بر چهره می‌زد و چانه خمیری روی سر می‌گذاشت و روی آن پنبه و کهنه آغشته به نفت آتش می‌زد. بازیگری نیز پوست گوسفند سیاهی به تن می‌کشید و سوار دو چوبپای بلند می‌شد و به کمک آن‌ها راه می‌رفت و مردم را می‌خنداند. کم‌کم این آتش‌افروزها جای خود را به حاجی‌فیروزها دادند. برخی معتقدند سرخی لباس حاجی‌فیروزها نشانه نشاطبخشی و نام فیروز از نام‌هایی که اربابان بر غلام سیاه خود پس از خریداری می‌گذاشتند و لقب حاجی را به سبب همراهی این غلامان با اربابانشان در سفر حج و نائل شدن به اعمال حج یا به پاداش عمری خدمتگزاری به ارباب در زمان پیری توجیه کرده‌اند. برخی نیز این مراسم را از آداب شب چهارشنبه آخر سال می‌دانند. شاید راه افتادن آتش‌افروزان و حاجی‌فیروزها با چهره سیاه و لباس سرخ‌رنگ از چند روز مانده به نو شدگی سال و آمدن بهار و رسم بازی با آتش و آتش‌افروزی نماد پایان سیاهی سرمای زمستان و فرا آمدن خورشید گرم بهاری و باز زایی طبیعت و آغاز کار زراعی و دامداری در مزرعه و دشت باشد. (بلوکباشی، ۱۳۹۰: ۳۷-۳۸) البته برخی از محققین رسم فروکشتن و باز افروختن آتش و راه انداختن دسته‌هایی با صورتک را نمادی از ازدواج مردگان و آئین‌های مربوط به پایان سال و آغاز سال نو در میان بیشتر اقوام جهان می‌دانند. (الیاده، ۱۹۹۷: ۳۹۸) موارد یادشده حکایت از تداوم بسیاری از جشن‌ها در دوره اسلامی در بلاد ایران زمین دارد که زرتشتیان به‌عنوان یک تکلیف دینی و ایرانیان مسلمان به‌عنوان سنت آبابی و اجدادی به آن عمل می‌کردند.

در دوره اسلامی با حاکمیت امویان از اسلام آوردن ایرانیان استقبال چندانی نشد؛ زیرا این امر باعث کاهش منابع مالی این حکومت می شد. حتی بعضی از کارگزاران اموی از اسلام آوردن اهل ذمه خشنود نبودند و جزیه کسانی را که بر دین خود باقی می ماندند، تخفیف می دادند. گزارش شده است که سی هزار تن از مسلمانان به ناحق مالیات می پرداختند و هشتاد هزار تن غیرمسلمانان از پرداخت مالیات معاف بودند. چراکه مسئول جمع آوری مالیات که دهقانان یا حاکمان محلی بودند، بر تازه مسلمانان مالیات سنگین تری تحمیل می کردند و در همان حال عده زیادی از غیرمسلمانان را از تکالیف مالیاتی معاف می کردند که البته این وضع، نومسلمانان را در شرایط بدی قرار می داد. (دنت، ۱۳۵۸: ۱۷۸-۱۷۹) این برخوردهای کارگزاران اموی و حاکمان محلی با تازه مسلمانان که در جای خود روند اسلام پذیری مردم ایران را کند می کرد، در ماندگاری اعیاد و مراسم ایرانی نقش چشمگیری داشت. آتشکده هایی که تا قرن چهارم روشن بوده است نیز از فعالیت چشمگیر زرتشتیان در ایران حکایت دارد. در هنگامی که عرب بر فارس مسلط شد، زرتشتیان از ترس این که اعراب آتش آتشکده آذر فرنیغ را که در کاربان فارس قرار داشت، خاموش کنند، آتش آن را به دو قسمت تقسیم کردند؛ قسمتی از این آتش را به فسا بردند و این آتشکده را دایر کردند و تا قرن چهارم از این آتشکده به جاهای دیگر آتش می بردند. (محمدی، ۱۳۷۴: ۵۷) از دیگر آتشکده ها، آتشکده آذر گُسنَسب بود که تا اواسط قرن چهارم بر پا بود. در سایر شهرها مثل اصفهان، سجستان، توس، بخارا، سغد و ترشیز نیز آتشکده هایی وجود داشت. در ولایات ساحلی دریای مازندران نیز اغلب مردم و فرمانروایان دین زرتشتی داشتند و تا قرن سوم هجری در آن مناطق آتشکده هایی وجود داشت. در قرن چهارم و پنجم هجری حاکم کازرون مردی زرتشتی به نام خورشید بود که او را با نام دیلم گبر یاد کرده اند. (مزدایور، ۱۳۹۰: ۵۳) وجود حاکمان زرتشتی و فعالیت آتشکده های زرتشتی، حکایت از آزادی فعالیت زرتشتیان در انجام مراسم دینی و از جمله جشن ها و اعیادی دارد که مطابق آیین زرتشت یک تکلیف دینی محسوب می شد. این جشن ها به شکل دسته جمعی برگزار می شد و علاوه بر اجرای آیین های دینی مهمانی نیز داده می شد. بزرگان و موبدان نیز در این مراسم شرکت می کردند و هدایایی دریافت یا اهدا می کردند. (اشرفی، ۱۳۹۳: ۵۰)

فعالیت زرتشتیان در عصر عباسی چشمگیرتر بود؛ زیرا از یک طرف آن ها خلافت خود را مدیون ایرانی ها می دانستند و از طرف دیگر بعضی از خلفای عباسی به خاطر داشتن روحیه تسامح و تساهل در برابر برخی از ادیان و از جمله دین زرتشتی موجبات فعالیت های گوناگون پیروان این ادیان را فراهم می آوردند. (صدیقی، ۱۳۷۲: ۱۰۰-۱۰۱) مأمون از جمله خلفای عباسی بود که مجلس شورایی مرکب از نمایندگان تمامی ملل و اقوامی که در قلمرو او بودند، تشکیل داد که در آن مجلس یهودیان،

مسیحیان، صابی‌ها و زرتشتی‌ها شرکت داشتند. در زمان او هزار کلیسا و صدها کنیسه و آتشکده برپا بود. (امیرعلی، ۱۳۶۶: ۲۸۳) در عصر خلافت وی موبدان زرتشتی دست به جمع‌آوری و حتی نگارش کتاب‌های دینی زدند. در حضور مأمون، آذر فرنیغ با ابالیس، رهبر مانویان، مناظره کرد و کتابی نیز تحت عنوان «گجسته ابالیس» به زبان پهلوی که مشروح این مناظره است، نگاشته شد. (زرین کوب، ۱۳۵۵: ۳۳۵-۳۳۶؛ مزدپور، ۱۳۹۰: ۵۲)

این محیط مناسب برای زرتشتیان در قرون اول تا سوم هجری موجب شد تا آن‌ها در اجرای مراسم و سنت‌های دینی خود و از جمله جشن‌ها که جزء ممیزی این دین بود، آزاد باشند. مردمی که موجبات حفظ سنت‌های خود را در دوران اسلامی فراهم آوردند، همان کسانی بودند که پایبند به دین زرتشت بودند و خود را ملزم به انجام مراسم خاص این دین می‌دانستند.

اگرچه به ظن برخی، در زمان حجاج، دیوان‌ها از زبان پهلوی به عربی ترجمه شد؛ اما دیوان‌های گوناگونی وجود داشت که به زبان فارسی و به شکل ایرانی باقی ماند. ابن رُسته که خود اهل اصفهان و از دبیران دیوان خلافت بود و در اواخر قرن سوم می‌زیست، نقل می‌کند: «نخستین کسی که در دیوان اصفهان به عربی نوشت، سعد بن ایاس، دبیر عاصم بن یونس، کارگزار ابومسلم خراسانی بود.» (ابن رسته، ۱۸۵۳، ج ۱: ۱۹۶) از این گفته برمی‌آید که دیوان اصفهان در تمامی دوران بنی امیه فارسی مانده است. در بخارا نیز نامه‌ها و عرایضی که می‌نوشتند به زبان فارسی دری بود. (محمّدی، ۱۳۷۴: ۹۵) حتی در زمان نصر بن سیار، آخرین عامل اموی خراسان، زبان عربی به دیوان‌ها و دفترهای ایران شرقی و آسیای میانه راه نیافت. تا این زمان، زبان پهلوی مرسوم بود و زبان رسمی ایرانیان و حتی اعراب ساکن در این نواحی فارسی دری بود (فرای، ۱۳۷۵: ۱۱۶) جهشیاری نقل می‌کند که بیشتر منشیان خراسان زرتشتی بودند و حساب‌ها به فارسی نوشته می‌شد. (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۱۰۰)

مطالب نقل شده از فعالیت چشمگیر زرتشتیان در انجام مراسم و آیین‌های آن‌ها حکایت دارد و غلبه فرهنگ ایرانی بر فرهنگ عربی را نشان می‌دهد؛ از این جهت حتی زور و اجبار و تعصب حاکمان بنی‌امیه نیز نتوانست فرهنگ عربی را به عنوان فرهنگ غالب در ایران جای دهد. همچنین از همان آغاز فتح ایران بسیاری از اعراب به انگیزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی به ایران مهاجرت کردند و والیان شهرها نیز این مهاجرت‌ها را پشتیبانی و مهاجران را تشویق کردند و زمینه‌های استقرار و هم‌خانه و همسایه شدن اعراب را با بومیان هموار نمودند. (العاکوب، ۱۳۷۴: ۱۰) این موضوع نیز در جای خود موجبات استمرار اعیاد ایرانی را فراهم می‌آورد؛ چراکه اعراب مهاجر فرهنگ ایرانی را که

فرهنگی غالب بود پذیرفتند، با زنان ایرانی وصلت کردند، لباس ایرانی پوشیدند، همانند ایرانی ها اعیاد نوروز و مهرگان را جشن گرفتند و حتی به زبان فارسی صحبت نمودند.

همچنین ایرانیان نیز به شهرهای عربی- اسلامی مهاجرت کردند و سنن خود را گسترش دادند. این مهاجرت ها در دوره اول حکومت عباسیان به اوج خود رسید؛ چنانکه نیمی از مردمان کوفه موالی و بیش تر آن ها ایرانی بودند و تعداد ایرانیان بصره نیز کمتر از ایرانیان کوفه نبودند. (العاکوب، ۱۳۷۴: ۱۰) مهاجرت ایرانیان خواه ناخواه باعث اشاعه فرهنگ و سنت های دیرینه خود و از جمله جشن ها و اعیاد در این گونه شهرها می شد. حتی گزارشی وجود دارد که موالی کوفه که طرفدار مختار بودند، در شب چهارشنبه سوری بر بالای بام خانه های خود آتش برافروختند و انزجار خویش علیه اعراب را با مراسم آتش بازی نشان دادند؛ به روایتی قیام مختار از این شب آغاز شد. (شکورزاده، ۱۳۴۶: ۶۷) اکثریت طرفداران مختار ایرانی و از موالی بودند و زبان رایج در میان آن ها فارسی بود؛ لذا به حکم عقل می توان استنباط کرد که این موالی در برگزاری جشن ها و اعیاد آزاد بودند.

خلفای عباسی برخلاف امویان که نسبت به قومیت و زبان عربی تعصب داشتند، حکومت خود را مدیون ایرانیان و از جمله خراسانیان می دانستند. (جاحظ، ۱۴۱۲، ج ۳: ۲۳۷) بنابراین از همان ابتدا سعی کردند از پشتوانه ایرانیان در امر حکومت استفاده کنند؛ چنانکه رهبر عباسیان، ابراهیم امام، به ابومسلم دستور داد در خراسان همه عرب زبانان را بکشد و خلیفه منصور عباسی به پسر و جانشین خود مهدی توصیه می کند که با موالی خود رابطه ای نیکو داشته باشد و آنان را به خود نزدیک کند و در پیش خود آن ها را بپروراند؛ چراکه اگر بخت از او برگشت، فقط موالی از خلیفه حمایت می کنند. (پارشاطر، ۱۳۸۱: ۹۴) این مطالب ناشی از تمایل عباسیان به ایرانیان است و از آنجایی که عباسیان برای هریک از ایالات امیرانی می فرستادند، این امیران یا ایرانی بودند و یا عرب، اما برای ادامه حیات سیاسی و کسب مشروعیت حکومت خود به آداب و رسوم ایرانی احترام می گذاشتند و در اجرای مراسم هیچ گونه ممانعتی به عمل نمی آوردند. (عالم، ۱۳۷۶: ۱۰۷)

خلفای عباسی برای حفظ اقتدار خود و برای آنکه از حمایت ایرانیان برخوردار باشند، ناچار به سنت های ایرانی به طور عام و جشن ها و اعیاد ایرانی به طور خاص عمل می کردند. چنانکه جاحظ نقل می کند در نوروز در دربار هارون الرشید مجالس باشکوهی بر پا می شد و خانه ها با انواع فرش مزین می شد و ظرف های طلایی با غذاهای لذیذ افزوده می شد. در این روز کنیزان و زنان حرم سرا به دور هم جمع می شدند و مراسم خاصی را انجام می دادند و به عیش و نوش و خوش گذرانی می پرداختند. (جاحظ، ۱۹۹۶: ۲۸۰)

بافت اجتماعی و برتری فرهنگ ایرانی در بغداد

عباسیان که به کمک ایرانیان قدرت گرفته بودند، سعی کردند تا مرکزیت خلافت خود را درجایی نزدیک به ایران مستقر نمایند. سفاح -اولین خلیفه عباسی- حکومت خود را در هاشمیه نزدیک انبار مستقر ساخت و منصور آن را به قریه نزدیک تیسفون منتقل کرد که اسم ایرانی بغداد داشت. (بیانی، ۱۳۷۷: ۱۵) «... تغییر پایتخت اسلامی از دمشق به بغداد که بلافاصله پس از سقوط امویان صورت گرفت، از تغییر ثقل خلافت اسلامی و میل آن به سوی سرزمین‌های شرقی اسلام حکایت می‌کرد که بی‌تر جمعی آن‌ها ایرانی بودند.» (یارشاطر، ۱۳۸۱: ۱۷) این مسئله از جهات مختلف موجب تأثیر ایرانیان در فرهنگ اسلامی گردید؛ زیرا این شهر ایرانی در دسترس تمام ایرانیانی بود که در مراکز مهم علمی خوزستان و فارس و امثال آن به سر می‌بردند. به‌علاوه این شهر در نزدیکی دو شهر کوفه و بصره قرار داشت که بعد از غلبه اسلام دو فرهنگ ایرانی و عربی در آن آمیخته شده بود و فرهنگ ایرانی به دلیل ریشه‌های عمیق و غنی که داشت، بر فرهنگ عربی غالب بود.

با پیدایش بغداد، از همان دوره منصور، دومین خلیفه عباسی، مهاجرت ایرانیان به این شهر با سرعت زیادی آغاز شد. این هجوم یا در طمع کسب جای و مقام بود یا برای تحصیل مال و مکنت از راه تجارت و استفاده از مرکز سیاسی و مالی امپراتوری بزرگ اسلامی بود و یا برای بهره‌گیری از اطلاعات طبی و نجومی و سایر مهارت‌های علمی، فنی و هنری در دستگاه پر ثروت خلفا و رجال و امثال آن‌ها بود. بنابراین، بغداد به‌زودی به شهری نیمه ایرانی و نیمه عربی دل‌گردید و جایگزین تیسفون شهر مقتدری شد که یک قرن و نیم پیش‌تر در جوار آن قرار داشت و مرکز قدرت و مدنیت ایرانی بود. (صفا، ۱۳۵۰: ۷۶-۷۷)

ابوالفرج اصفهانی گزارشی را از موالی خراسانی که به‌قصد دربار خلیفه منصور، مانند جمعیت مورچگان درآمد و رفت بوده‌اند، ترسیم می‌کند. او ذکر می‌کند ابونخيله به درگاه ابوجعفر [منصور] ایستاد و اجازه ورود خواست، ولی به نتیجه نرسید؛ درحالی‌که خراسانیان داخل می‌شدند و بیرون می‌آمدند و بر او به تمسخر می‌نگریستند. (العاکوب، ۱۳۷۴: ۱۲) این گزارش از برتری و فراوانی ایرانیان و از جمله خراسانیان در بغداد حکایت دارد. طبری گزارشی را نقل می‌کند که فضل بن یحیی بن خالد برمکی زمانی که والی خراسان شد، سپاهی از ایرانیان تشکیل داده بود که تعداد آن‌ها به پانصد هزار نفر می‌رسید و به نام عباسیه معروف بودند؛ وی حدود بیست هزار نفر از آنان را به بغداد فرستاد که تحت عنوان کرنبیان معروف شدند. (طبری، ۱۴۲۴، ج ۵: ۱۷۱۵) این گزارش نیز نفوذ ایرانیان در بغداد را ثابت

می‌کند. بنابراین، می‌توان یکی از دلایل نفوذ و نشر فرهنگ ایرانی در دربار عباسی و در شهر بغداد را برتری یا غالب بودن عنصر جمعیت ایرانی در سرزمین عراق و از جمله در بغداد دانست که موجب اشاعه فرهنگ ایرانی به‌عنوان فرهنگ غالب چه در میان خلفا و چه در میان اعراب ساکن در بغداد شده بود. در این زمان، تداوم و برتری سنت‌های ایرانی در مقایسه با سنت‌های موجود در قلمروی عربی خلافت عباسی از دیگر عوامل اجتماعی رواج آداب و رسوم ایرانی و از جمله جشن‌ها در بغداد بود. این سنت‌های ایرانی که حاصل تجربه هزارساله ایرانی در امر مدنیت بود، بر دیگر سنت‌های عربی که حاصل زندگی قبیله‌ای و عشیره‌ای بود، مسلماً برتری داشت و خلفای عباسی برای ادامه حیات سیاسی خود به‌ناچار به این سنت‌ها عمل می‌کردند و حتی بسیاری از اعراب نیز به این سنن پایبند شده بودند. «... شهر بغداد شهری شد که در آن روزگار در حد جهان هیچ مانند نداشت. قصرهای خلیفه و بزرگان شهر، با حرم‌سراها و خواجگان و کنیزان که در آن‌ها بودند، به این شهر خیال‌انگیز هزار و یک‌شب، شکوه و عظمت خاص می‌داد. قصرهای خلیفه، با چندان فرش‌ها و اوانی و پرده‌های لطیف که در آن‌ها بود، یادگار ایوان باعظمت کسری را به فرش بهارستان و ترنج زر و تره زرین و زرمشت افشار که با سقوط مدائن همه بر باد و به تاراج رفته بود، تجدید می‌کرد و رسوم و اعیاد دربار خلافت با وزیران ایرانی و با جامه و کلاه و زروزیور خاص ایرانیان، بار دیگر خاطره‌های مرده عهد شکوه و جلال تیسفون را در بغداد زنده می‌کرد...» (زرین کوب، ۱۳۵۵: ۱۹۱)

در عصر اقتدار بنی‌عباس، فرهنگ غالب، فرهنگ ایرانی بود و مراسم خاص نوروز، مهرگان و سده در این شهر برگزار می‌شد و خلفای عباسی را نیز جذب این آداب و رسوم می‌کرد. خلفای عباسی در روز نوروز یا مهرگان - همچون شاهان ساسانی - بار عام می‌دادند و در این روز مردم و بزرگان و درباریان به دیدن آن‌ها می‌آمدند و برای آن‌ها هدایایی می‌آوردند. در این روز شاعران برای خلفا شعر می‌سرودند و موسیقی خوانان به نواختن موسیقی می‌پرداختند. گزارش شده است: «... در روز اول سال که آن را نیروز خاصه می‌گفتند خلیفه بار عام داده، هدایا و پیشکش‌هایی قبول نموده، انعام‌هایی به این‌وآن می‌داد و مردم از همدیگر دیدن می‌کردند؛ تخم‌مرغ‌های رنگین و کلوچه‌های قندی و سایر اقسام شیرینی به همدیگر هدیه می‌دادند، مشغول آتش‌بازی می‌شدند و آب‌های مُلُون یا معطر به یکدیگر می‌پاشیدند. پاشیدن آب بعضی اوقات منجر به هتک حرمت و بی‌آبرویی می‌شد و نیز آتش‌بازی به مخاطره می‌انجامید...» (امیرعلی، ۱۳۶۶: ۲۹۹) از دیگر مراسم خاص نوروز که در دربار و در زمان خلفای عباسی همانند دوران ساسانیان متداول شد، آتش افروختن، آب پاشیدن، چراغانی کردن منازل و کاخ‌ها بود که در این باره آمده است: «... مردم عادی برای چراغانی خانه‌های خود از تکه‌های پنبه (حب

القطن) و بخوردان‌های گلین (المجامیرالطین) استفاده می‌کردند... « (مناظر احسن، ۱۳۶۹: ۳۴۹) ... کاخ‌های سلطنتی هم با قطعات پارچه‌های ارزنده مانند زهری خیس شده . در روغن بلسان(دهن بلسان) و دیگر مایعات خوشبو و پربها که در بخوردان‌های سنگی (المجامر البرام) نهاده شده بود ، چراغانی می‌شد...» (مناظر احسن، ۱۳۶۹: ۳۴۹) همچنین مطابق رسمی که از زمان‌های بسیار قبل مرسوم بوده است ، در بغداد نیز مردم در هنگام نوروز به مدت شش روز در گذرگاه‌ها گرد می‌آمدند و آتش می‌افروختند و تلاش خلفا برای جلوگیری از این مراسم کاری از پیش نمی‌برد و درنهایت مجبور بودند که مردم را در انجام این مراسم آزاد بگذارند . (مناظر احسن، ۱۳۶۹: ۳۴۹)

آتش روشن کردن و چراغانی کردن منازل و کاخ یا دارالخلیفه در شب نوروز ریشه در فرهنگ دینی ایران قبل از اسلام داشت ؛ چراکه ایرانیان باستان معتقد بودند «... که در شب نوروز فروهرها و ارواح مردگان به منازلشان بازمی‌گردند، درنتیجه در این ایام خانه‌ها را پاکیزه می‌کنند و فرش‌ها را می‌گسترند و طعام‌هایی می‌سازند و برانند که ارواح مردگان را از بوی و همچنین روشنایی آن‌ها بهره‌ای است...» (مقدسی، ۵۷۴: ۱۳۸۱) اگرچه یکی از عوامل توجّه خلفای اموی و عباسی به جشن‌های ایرانی منشأ اقتصادی داشت، ولی بی‌گمان یکی از علل توجّه خلفای عباسی ، منشأ اجتماعی این جشن‌ها بود. چنانکه مطابق نقل ابن شهرآشوب زمانی که منصور از امام موسی کاظم (ع) در روز نوروز درخواست می‌کند که به تخت بنشیند و از مردم هدیه بگیرد ، خلیفه علت برگزاری نوروز را راضی نگاه‌داشتن ایرانیان می‌داند که ناچار است این عید را جشن بگیرد و هدایای مردم را قبول کند .(ابن شهرآشوب، بی‌تا، ج ۴: ۳۱۸) به نظر می‌رسد که یکی از اهداف از برگزاری نوروز ، رضایت ایرانیان ساکن بغداد بوده است که دارای مقام و قدرت بوده‌اند. ایرانیان ساکن در بغداد خواه‌ناخواه سنت‌های خود را هم در دربار و هم در میان مردم اهل کتاب و غیر ایرانی رواج می‌دادند و این نیز در تداوم جشن‌ها مؤثر بود. به‌عنوان مثال می‌توان به جبرئیل بن بختیشوع اشاره کرد که مسیحی بود و به دلیل اینکه پرورش‌یافته برمکیان - یحیی بن خالد و فرزندانش - بود (جهشپاری، ۱۳۴۸: ۲۸۹) در روز نوروز بر متوکل وارد شد و هدیه بازرشی را که دانابیر - همسر یحیی - به او داده بود ، به متوکل تقدیم کرد .(تنوخ، ۱۳۹۳، ج ۸: ۲۴۵-۲۴۹) این گزارش از برگزاری عید نوروز حکایت دارد که حتی غیر ایرانی‌ها نیز این جشن را به‌مثابه فرصتی برای تقرب به خلیفه می‌دانستند و مراسم خاص آن را انجام می‌دادند.

در نوروز مراسم‌های متنوع و متعددی توسط گروه‌های مختلف برگزار می‌گردید که درباریان نیز در این مراسم شرکت می‌کردند؛ از جمله مراسمی بود که توسط اهل سماجه برگزار می‌شد که شامل گروهی از افرادی بود که بر صورت خود نقاب می‌زدند و در روز نوروز انواع بازی‌ها و برنامه‌های خنده‌دار

را اجرا می کردند. این بازی آن قدر جذاب بود که خلیفه عباسی - متوکل - نیز در هنگام نوروز به دیدن و تماشای بازی های این گروه می پرداخت و حتی به این گروه هدایا و شاباش می داد. (الشابشتی، ۱۳۸۶ هـ.ق: ۳۹-۴۰)

رسم چراغانی کردن کاخ های خلفای عباسی در هنگام نوروز و مهرگان نیز نشان از غلبه فرهنگ ایرانی دارد. (مناظر احسن، ۱۳۶۹: ۳۴۹) گزارش شده است که «... ذمیان بغداد در نوروز آشپزی مخصوص به خدمت می گرفتند تا خوراکی ها را شبانه فراهم کند که بامداد تازه باشند و مهمانی هایی برای خویشان و دوستان می دادند که در آن ها خربزه، آلو، هلو، خرما بر خوان ها نهاده بودند. زنان می کوشیدند تا برای آن روز عطریات بخرند و سنگ پشته ها را برای راندن شیطان ها از خانه ها می آوردند و تخم مرغ رنگ می کردند. پاشیدن عطر به روی مردی و هفت گام به سوی او رفتن، به مفهوم آن بود که چشم بد و تنبلی و تب از او دور می شود. توتیا یا سداب و سورمه را برای افزایش نور چشم در سال آینده به چشم می کشیدند و روز فرخنده ای بود برای مصرف دارو. ضمناً مسلمانان در این شادمانی شرکت می کردند و حتی در انتظار عموم شراب می نوشیدند و مانند ذمیان به خوردن عدس پاک کرده می پرداختند و در آب پاشیدن به روی مردم با ذمیان همبازی می شدند. کسان محترم یکدیگر را با مشک آب می زدند یا پیرامون خانه ها و باغ های خود را آب پاشی می کردند و مردم عادی هم به این کار در گذرگاه ها و شارع عام می پرداختند...» (مناظر احسن، ۱۳۶۹: ۳۵۰)

مراسم نوروز در بغداد گاهی به حد افراط می رسید و باعث هرج و مرج و بی نظمی در جامعه می شد؛ چنانکه معتضد در سال ۲۸۴ هـ.ق ابتدا مراسم خاص نوروز را ممنوع کرد ولی به دلیل غلبه عنصر ایرانی و فرهنگ ایرانی اجرای مراسم را آزاد کرد. (طبری، ۱۴۲۴، ج ۶: ۲۱۵۶) این سنت ها نه تنها از بین نرفت، بلکه هر سال در بغداد گسترده تر شد و به سبب جذابیت و محتوایی که داشت، کم کم جشن های دیگری را نیز در برگرفت؛ چنانکه در دوران ملکشاه در سال ۴۸۴ هـ.ق جشن سده باشکوهی خاص در کرانه های دجله با افروختن آتش در کشتی ها برگزار شد. مراسم خاص سده در آن سال برای بغداد سالی به یادماندنی بود. (ابن جوزی، ۱۳۵۷، ج ۹: ۵۷) که از جایگاه غالب ایرانیان در پایتخت عباسیان، چه از لحاظ جمعیتی و چه از لحاظ فرهنگی حکایت دارد.

شعوبیه و نقش آن در ماندگاری جشن‌های ایرانی

تفکر برتری عرب بر عجم و بحث موالی یا شهروند درجه‌دو از همان آغاز فتح ایران و از زمان خلیفه دوم آغاز شد. این تفکر در زمان بنی‌امیه شدت گرفت و سرانجام موجب شکل‌گیری جنبشی موسوم به شعوبیه شد که نه‌تنها به برابری بلکه به برتری عجم بر اعراب اعتقاد داشت. در این جهت، نهضت شعوبیه فعالیت‌های مختلفی را انجام داد که صرف‌نظر از وجوه ایجابی و تأکید بر اندیشه و فرهنگ، با جعل قطعات و روایات تاریخی در جهت اهداف سیاسی- عقیدتی خود، احیای اساطیر باستانی و ادغام آن‌ها در بافت تاریخ اسلام، تظہیر و تقدیس و تعظیم پیشینه تاریخی، سیاسی و فرهنگی ایران باستان و پادشاهان باستانی به‌خصوص شاهان سلسله ساسانی و تحقیر اعراب، سعی در پیشبرد اهداف خود داشت. تأویل و تطبیق برخی از آیات قرآن در جهت منویات و عقاید خویش، تأکید بر روی لغات عجمی قرآن، تطبیق آیات با تاریخ باستان ایران، تأویل ذوالقرنین بر کوروش هخامنشی و جعل احادیث از زبان پیامبر و امامان و اشخاص موردقبول عامه مسلمانان، تفضیل نژاد عجم بر عرب، ادغام عقاید و آرای باستانی در عقاید اسلامی، اهمیت دادن هرچه بیشتر به دین باستانی ایران، جعل احادیث در جهت منافع سیاسی-اجتماعی، تقویت و تأکید بر افسانه یا داستان ازدواج دختر یزدگرد سوم با امام حسین بن علی(ع)، رسمیت بخشیدن به شاعر، مراسم، آداب و رسوم و سنن باستانی و قهرمانان افسانه‌های ایران باستان در ادبیات علمی و عامیانه مذهبی شیعه، جاسازی و جایگزینی مرثیه سیاوش و حماسه رستم در قالب تعزیه و نوحه‌سرایی بر ائمه شیعه (در مدح و منقبت و مصیبت)، سعی در ایرانی کردن تمام‌عیار تشیع امامیه، پناه گرفتن اشرافیت ایرانی در پناه فقه و فقهای شیعه، همسو کردن فلسفه سیاسی شیعه امامیه با سلطنت ایرانی، تجدید حیات و سازمان موبدان و پیوند میان ملیت و مذهب به یکدیگر، از دیگر وجوه فعالیت‌های جنبش شعوبیه در جهت ماندگاری فرهنگ ایرانی بود. (افتخار زاده، ۱۳۷۶: ۱۲۹-۱۳۰)

اگرچه زمزمه عقاید شعوبیه از اواخر عهد اموی از زمانی که «اسماعیل بن یسار» در حضور «هشام بن عبدالملک» مفاخر ایرانیان را می‌شمرد، آغاز شد؛ اما به‌صورت رسمی دعوت شعوبیه از آغاز خلافت بنی‌عباس وسعت گرفت و به تدریج فعالیت‌های آن‌ها گسترده‌تر شد. در واقع، بنی‌عباس برای به دست گرفتن قدرت از نیروی فکری و نظامی شعوبی‌ها بهره بردند. در زمان «هارون» و «مأمون» تبلیغات شعوبیه شدت گرفت و در قرن سوم هجری به منتهای خود رسید. بسیاری از وزرای ایرانی همچون خاندان برمکی و خاندان سهل اندیشه شعوبی داشتند؛ آن‌ها به جشن‌های ایرانی پایبند بودند و خلیفه را

نیز با خود در برگزاری جشن‌ها همسو کردند. امراء دهقانان و سرداران ایرانی نیز سعی در نهادینه کردن اندیشه‌های ایرانی و شعوبی در دربار عباسی داشتند. حتی با ادغام عقاید و آرای باستانی در عقاید اسلامی و جعل احادیث در جهت منافع سیاسی- اجتماعی خود، سعی در رسمیت و عمومیت بخشیدن به به نوروژ و مهرگان کردند. به‌عنوان نمونه به چند مورد از تلاش‌های شعوبیه در این خصوص اشاره می‌شود. بیرونی روایتی را از قول پیامبر(ص) درباره نوروژ آورده است که «در نوروژ جامی سیمین که پر از حلوا بود، برای پیغمبر هدیه آوردند و آن حضرت پرسید که این چیست؟ گفتند امروز روز نوروژ است. پرسید که نوروژ چیست؟ گفتند عید بزرگ ایرانیان است، فرمود آری در این روز بود که خداوند عسکره را زنده کرد، پرسیدند عسکره چیست؟ فرمود عسکره هزاران مردمی بودند که از ترس مرگ ترک دیار کرده و سر به بیابان نهادند و خداوند به آنان گفت بمیرید و مردند، سپس آنان را زنده کرد و ابرها را امر فرمود که به آنان بارد، از این روست که پاشیدن آب در این روز رسم شده، سپس از آن حلوا تناول کرد و جام را میان اصحاب خود قسمت کرده و گفت کاش هر روزی برای ما نوروژ بود...» (بیرونی، ۱۳۷۷: ۳۲۵) این روایت از قول پیامبر(ص)، درباره نوروژ، علاوه بر مشروعیت بخشیدن به نوروژ، مراسم و آیین‌های خاصی را که در این روز مرسوم بوده است از قبیل: آب پاشیدن یا حلوایی که در این روز مردم تناول می‌کنند، در خود دارد. بیرونی روایتی نیز از قول سلمان فارسی درباره نوروژ و مهرگان نقل می‌کند که می‌توان از آن به نقش سلمان در انتقال و احیای فرهنگ ایران‌زمین در دوره اسلامی پی برد. «... سلمان فارسی می‌گوید ما در عهد زرتشتی بودن می‌گفتیم خداوند برای زینت بندگان خود یاقوت را در نوروژ و زبرجد را در مهرگان بیرون آورد و فضل این دو بر ایام مانند فضل یاقوت و زبرجد است به جواهر دیگر...» (بیرونی، ۱۳۷۷: ۳۳۸)

همچنین روایاتی از امام علی (ع) درباره نوروژ بیان شده است که خود حاکی از احترام امام به سنت‌ها، باورها و آیین‌های ایرانی مانند نوروژ است. گزارش شده است دهقانان ایرانی در روز نوروژ و مهرگان هدایایی برای حضرت علی(ع) آوردند و حضرت پس از گرفتن هدایا فرمودند: «نوروزنا کل یوم .» (جاحظ، ۱۹۹۶: ۳۱۹) یا «مهرجونا کل یوم» (خطیب بغدادی، بی‌تا، ج ۱۳: ۳۲۶) یا «اصنعوا کل یوم نیروزاً.» (ابن بابویه ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۹۱) این روایات از زبان حضرت علی(ع) علاوه بر مشروعیت بخشیدن به جشن مهرگان و نوروژ، رسم هدیه دادن در این روز را تأیید می‌کند؛ به‌علاوه از گستردگی و تداوم این آیین در سایر بلاد اسلامی حکایت می‌کند.

از امام جعفر صادق(ع) نیز درباره نوروز روایاتی گزارش شده است که روز نوروز، روزی است که رسول خدا(ص) برای امام علی(ع) در غدیر پیمان گرفت و مردم به ولایت او اعتراف کردند. خوشا به حال کسی که بران پیمان باقی ماند و بدا به حال کسی که آن عهد را شکست؛ روز نوروز، روزی است که رسول خدا(ص)، امام علی(ع) را به وادی جن فرستاد و او بر آن‌ها عهدها و پیمان‌ها گرفت. روز نوروز، روزی است که امام علی(ع) بر خوارج غلبه یافت و ذوالثدیة رهبر خوارج را کشت. روز نوروز، روزی است که قائم ما از اهل بیت(ع) قیام خواهد کرد و خداوند او را بر دجال پیروز خواهد نمود و دجال را بر کناسه کوفه به دار خواهد زد. هیچ نوروزی نخواهد آمد جز آنکه ما انتظار فرجی در آن داریم؛ این روز متعلق به ماست که فارسیان آن را حفظ کردند و شما (عرب) آن را ضایع کردید. یکی از انبیای بنی اسرائیل از خدایش خواست تا قومی را که چندین هزار بودند و از ترس مرگ از دیارشان خارج شده بودند و خداوند آن‌ها را از بین برده بود، زنده کند. خداوند به وی فرمود: بر قبرهای آنان آب بریز. او در این روز، بر قبور آن‌ها آب ریخت و آن‌ها که سی هزار تن بودند، زنده شدند. همین امر سبب آن شد تا ریختن آب در روز نوروز سنت شود، موضوعی که سبب آن را جز راسخان در علم نمی‌دانند. روز نوروز، اول سال فارسیان است. معلی می‌افزاید آن حضرت این مطالب را بر من املا کرد و من از املای آن حضرت آن را نوشتم. (ابن فهد حلی، ۱۴۱۴: ۱۹۴-۱۹۵) همچنین روایت دیگری از معلی بن خنیس نقل شده است که امام صادق(ع) در صبحگاه نوروزی که معلی به خدمت آن حضرت رسیده بود، از ایشان شنید:

«...روز نوروز، روزی است که خداوند از بندگانش پیمان گرفت تا او را عبادت کرده به وی شرک نوزند. به انبیای او، حجج و اولیای او ایمان بیاورند. روز نوروز، نخستین روزی است که خورشید در آن طلوع کرد و بادها وزیدن گرفت و در زمین شکوفه پدید آمد. روز نوروز، روزی است که کشتی نوح بر کوه جودی فرونشست و روزی است که جبرئیل بر رسول خدا(ص) فرود آمد. روزی است که ابراهیم بت‌های قومش را شکست. روزی است که رسول خدا(ص) امام علی(ع) را بر دوش گرفت تا بت‌های قریش را در مسجدالحرام شکست. « (ابن فهد حلی، ۱۴۱۴ هـ. ق: ۱۹۵-۱۹۶) روایت‌های دیگری نیز از قول امام صادق(ع) نقل شده است؛ از جمله گفته شده است که خداوند آدم(ع) را در این روز آفرید، روزی است خجسته برای طلب حوائج و به خدمت سلطان رسیدن و علم اندوختن و ازدواج و سفر و خریدوفروش و تربیت و به کارگرفتن چهارپایان؛ هرکس در این روز بگریزد یا گم شود تا هشت روز پیدا خواهد شد (یا بر او دست خواهند یافت) و بیمار در این روز بهبود یابد و هر کس در این روز زاده شود، بزرگوار و با روزی خجسته باشد. (مجلسی، ۱۳۷۲، ج ۵۹: ۱۰۱).

روایاتی که از قول معلی بن خنیس از زبان امام صادق (ع) نقل شد در کتاب «المهذب البارع فی شرح المختصر النافع» که توسط احمد بن محمد بن فهد حلّی (۸۴۱-۷۵۶ ه.ق) آمده است؛ این روایت در دیگر منابع پیش از قرن هشتم وجود ندارد. به نظر می‌رسد نظر ابن فهد، قدیمی‌ترین بحثی است که در کتاب‌های فقهی شیعه در تعیین روز نوروز مطرح شده و بعد از آن در دوره صفوی به خاطر تشکیل یک حکومت ملی شیعی این جشن شکل جدی‌تری به خود گرفته است. در روایت‌هایی که ابن فهد نقل می‌کند چهار نکته درخور توجه وجود دارد:

۱- تطبیق روز نوروز با روز غدیر یعنی هیجده ذی‌الحجه سال دهم هجری

۲- سنت آب ریختن که در بهار صورت می‌گیرد .

۳- خلقت خورشید در این روز که با سخن منجمان سازگار است .

۴- شکوفه دادن زمین که در فروردین است . (ابن فهد، ۱۴۱۴ ه.ق: ۱۹۶)

مشکل احادیثی که از قول ابن فهد نقل شده، این است که در منابع کهن شیعه نیامده است. افزون بر آن، روایت‌های مزبور که در اصل باید یکی باشد، حاوی دو نوع آگاهی درباره نوروز است که خود منشأ شبهه درباره آن شده است و احتمال جعل آن را تقویت می‌کند. به علاوه معلی بن خنیس، شخصی است که شیخ الطائفه طوسی در کتاب رجال خود وی را مدنی و از موالی امام جعفر صادق معرفی می‌کند. (شیخ طوسی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۳۰۴) نجاشی در کتاب رجال خود او را ضعیف معرفی کرده که بر او نمی‌توان اطمینان کرد؛ وی صاحب تألیفاتی نبوده است که بتوان به آن استناد کرد. (نجاشی، ۱۴۲۱، ج ۶: ۴۱۷) همچنین علامه حلّی، معلی بن خنیس اسدی کوفی را از موالی امام جعفر صادق می‌داند و به استناد نجاشی او را ضعیف معرفی کرده است. (علامه حلّی، ۱۴۱۴: ۴۰۹) علاوه بر مطالب فوق می‌توان تأویل دیگری بر روایات پیامبر و ائمه درباره نوروز جستجو کرد و آن این که در صورت درستی صدور آن از امام صادق (ع) شاید امام خواسته‌اند بفرمایند که اصولاً هر روزی که نشانی از پیروزی آیین الهی در آن باشد، نوروز است. درست همان‌طور که در یکی از روایت‌هایی که قبلاً بیان گردید، امام علی (ع) فرمود: «هر روز ما را نوروز کنید .» این معنی برای نوروز، کاملاً مطابق تعبیر ایام‌الله است که در قرآن به روزهای متعلق به خداوند اطلاق شده است. مهم‌تر اینکه در روایت معلی بن خنیس نقل شده است که امام علی (ع) در روز نوروز به امامت یا به خلافت رسیدند، نیز با تقویم و گاه‌شماری تطابقی با نوروز در آن زمان ندارد.

حمزه اصفهانی در کتاب خود « سنی ملوک الارض و الانبیا » تمامی نوروزهای ایرانی را مطابق سال‌های قمری از سال هجری تا سال ۳۵۰ هـ ق آورده است. مطابق این جدول سال‌شماری در سال دهم هجری، نوروز روز دوشنبه ۲۸ محرم، و سال ۳۵ هجری قمری نوروز در روز جمعه سوم ذی‌القعدة بوده است. (حمزه اصفهانی، بی‌تا: ۱۶۶-۱۶۷) پیامبر(ص) در ۱۸ ذی‌حجه سال دهم هجری حضرت علی(ع) را به‌عنوان جانشین خود انتخاب کرد و این تاریخ با تاریخ مذکور که عید نوروز در آن واقع شده است، مطابقت ندارد. همچنین بعد از قتل عثمان مردم در ذی‌الحجه سال ۳۵ با حضرت علی(ع) به‌عنوان خلیفه بیعت کردند. (یعقوبی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۷۴) برخی نیز معتقدند که مصادف بودن نوروز با روز خلافت حضرت علی(ع) در سال دهم هجری مطابق با ۲۹ حوت و روز چهارم از خمرسه مستترقه، یعنی دو روز به عید نوروز مانده بوده است و درواقع اولین روز خلافت را می‌توان از همان روز شمرد و روز جلوس آن حضرت مطابق روز اول فروردین‌ماه عرفی بوده است. (تقی زاده، ۱۳۴۹: ۸-۹)

علامه مجلسی که روایات سایر علما و محدثین قبل از خود را جمع‌آوری کرده، در مبحث نیروز علاوه برآوردن روایات فوق، روایات دیگری از قول امام صادق(ع) تحت عنوان حدیث سی‌روزه نقل کرده که درباره روز اول- یعنی هرمزد روز چنین آورده است: « نخستین روز همراه هرمزد روز است نامی از نام‌های خداوند، آدم در این روز آفریده شد. پارسیان گویند روزی نیک است و مناسب برای نوشیدن و شادی کردن و امام صادق گوید روزی خجسته و مبارک و روز شادمانی است، با امیران و بزرگان به گفتگو پردازید و طلب حاجت کنید که به موفقیت خواهد انجامید. » (مجلسی، ۱۳۷۲، ج ۵۹: ۹۲؛ عبدالامیر سلیم، ۱۳۵۳: ۲۵۲-۲۸۶)

این روایت نیز چون از قول معلی بن خنیس نقل شده است به علت ضعیف بودن این شخصیت موردپذیرش نیست و گمان می‌رود این روایت‌ها برگرفته از اعتقادات زرتشتیان بوده که با ظهور اسلام رنگ اسلامی به خود گرفته است. در این جهت، نوروز که یکی از برجسته‌ترین شاخص‌های هویت ملی و خاطره اصیل قومی بود، روح توحیدی یافت و در اقبانوسی از طهارت و معنویت و ذکر و دعا و خوش‌بینی غوطه‌ور شد و بدین‌سان نوروز سلطانی، نوروز انسانی شد. (افتخار زاده، ۱۳۷۶: ۲۵) که البته این مهم ریشه در نگرش شعوبیه داشت. بی‌تردید، روایت‌های مذکور بر اساس سیاست و تیزیابی ایرانیان بیان شده است تا با رواج این عقیده، نظر ایرانیان مسلمانی را که از آداب و سنن ملی و باستانی دور شده بودند، به نوروز و آیین پرشکوه آن جلب نمایند. هرچند نتوان به این روایت‌ها اطمینان کرد اما نمی‌توان نسبت به تأثیر آن در احیا و برگزاری این جشن بزرگ و زنده نگه‌داشتن رسوم و آیین آن تردید تردید کرد. به نظر می‌رسد گروهی از ایرانیان که با عنوان عمومی شعوبی معروف شده‌اند برای حفظ

سنت و فرهنگ خود با تیزنگری و موقع‌شناسی به این اعیاد رنگ و بوی اسلامی دادند و بسا واقعیات مورد توجه اسلام را به نوروز منتسب کردند تا بدین طریق نوروز، مهرگان، سده و سنت‌های مربوط به آن‌ها را در میان مسلمانان گسترش دهند.

نتیجه

ایرانیان باستان جشن‌های متعددی داشتند که برخی از این جشن‌ها صبغه‌ی دینی داشت و خاص پیروان دین زرتشت بود و در دوران اسلامی مراسم آن توسط پیروان این دین برگزار می‌گردید. تراکم جمعیت و برتری فرهنگی در شرق جغرافیای جهان اسلام با پیروان این دین بود و جشن‌های ایران باستان به‌عنوان یک تکلیف شرعی برگزار می‌شد. برخی از جشن‌های ایرانی که جنبه ملی داشت و با روح اسلامی نیز در مغایرت نبود، در تمامی ادوار توسط ساکنان ایران‌زمین برگزار می‌شد. نوروز، مهرگان و سده به همراه آیین‌های مربوط، از جمله جشن‌هایی بودند که در دوران اسلامی با ورود اعراب به ایران حفظ شد و حتی خلفای اموی و عباسی نیز این جشن‌ها را برگزار می‌کردند. از جمله اسباب ماندگاری این جشن‌ها، زمینه‌های هموار اجتماعی بود. در این خصوص، بافت جمعیتی قلمرو شرقی جهان اسلام که برتری نسبی از آن زرتشتی‌ها بود و با بهره‌گیری از برتری فرهنگ ایرانی سعی در تداوم تاریخی خود داشتند. تمرکز جمعیتی و مهاجرت ایرانیان به بصره و کوفه و بعدها تمرکز در بغداد، در این ماندگاری و به‌ویژه استمرار جشن‌ها و سنن آن سهمی بسزا داشت. بنی‌عباس که حکومت خود را مدیون ایرانیان بودند و مرکز پایتختشان را دل ایرانشهر قرار دادند و به‌گونه‌ای مجد و عظمت ایران ساسانی را زنده کردند، سنت‌های ایرانی و به‌خصوص نوروز و مهرگان را جشن می‌گرفتند و در بغداد، مرکز خلافت عباسی، که از نظر تراکم جمعیت و برتری فرهنگی غلبه با ایرانیان بود، آداب و سنن نوروز، مهرگان و سده برقرار بود. البته در برگزاری و استمرار این جشن‌ها، تفکرات شعوبی نیز تأثیر زیادی داشت. تفکر شعوبی که از سوی کارگزاران ایرانی اعم از وزرا، دبیران، امیران و دهقانان دنبال می‌شد، در حکم نهضتی فرهنگی، ماندگاری اعیاد و جشن‌ها را در پی داشت و به قوام فکر و آداب ایرانی به‌عنوان اجزای ملموس‌تر هویت ایرانی کمک می‌نمود.

گذار از گسست سیاسی- اجتماعی حاصل از سلطه عرب تا هنگامه تکوین تمدن اسلامی که ایرانیان از جمله سهامداران جدی آن بودند؛ تلاش مضاعف مردم ایران برای ماندگاری و استمرار وجوه مثبت فرهنگی و اجتماعی و تقویت مبانی و نمودهای هویتی خود را می‌طلبید. ایرانی‌ها با بهره‌گیری از

تراکم نفوس و بافت جمعیتی برتر خویش در نواحی شرقی تا مرکز خلافت و مهم‌تر با نهضتی فکری و فرهنگی که در قرون نخستین اسلامی آغاز کردند، در این مسیر گام نهادند و بخش مهمی از اهتمام خود را مصروف احیا و استمرار جشن‌ها و آیین‌ها به‌عنوان نمادهای ملموس هویتی خویش نمودند. در این میان، جشن‌های نوروز و مهرگان و در ادواری سده، با سنن گسترده و خاص خود، نقش برجسته‌تری ایفا کردند و در همگرایی ایران و اسلام و هموار کردن زمینه‌های تکوین تمدن اسلامی مؤثر مؤثر واقع شدند.



منابع

- آموزگار، ژاله، (۱۳۸۱)، «گزارشی ساده از گاه‌شماری در ایران باستان»، مجله بخارا، شماره ۲۴.
- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، (۱۳۷۳)، *عیون اخبار الرضا*، ج ۲؛ ترجمه علی‌اکبر غفاری و حمیدرضا مستفید، تهران: نشر صدق.
- ابن اثیر، عزالدین، (بی‌تا)، *الکامل فی التاریخ*، ج ۵؛ مصحح محمد یوسف الرقافه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن جوزی، عبدالرحمن، (۱۳۵۷ هـ ق)؛ *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، ج ۹، حیدرآباد، دایره المعارف عثمانیه
- ابن طقطقی (محمد بن علی بن طباطبا)، (۱۳۶۷)، *تاریخ فخری*؛ ترجمه محمد وحید گلپایگانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن شهر آشوب، ابی جعفر رشیدالدین محمد، (بی‌تا)، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۴، قم: انتشارات علامه.
- ابن عساکر، (۱۴۱۵ هـ ق - ۱۹۹۵ م)، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۶، بیروت: دارالفکر.
- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، (۱۴۱۴ هـ ق)، *المهذب البارع فی شرح مختصر النافع*، قم: انتشارات اسلامی.
- ابن واضح یعقوبی، (۱۳۷۱)، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲؛ ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابوالقاسمی، محسن، (۱۳۷۶)، *راهنمای زبان‌های باستانی ایران*، ج ۲، چاپ اول، تهران: سمت.
- احسن، محمد مناظر، (۱۳۶۹)، *زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان*؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- الشابشتی، ابی الحسن علی بن محمد، (۱۳۸۶ هـ ق - ۱۹۶۶ م)؛ *الدیارات*، تحقیق کورکیس عواد، چاپ دوم، بغداد، مکتبه المثنی.
- اشپولر، برتولد، (۱۳۷۳)، *تاریخ ایران در قرون نخستین*، ج ۲؛ ترجمه مریم میراحمدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اشرفی، حمید، (۱۳۹۳)، *گذری بر گاه‌شماری، جشن‌ها و اعیاد ایران باستان*، تهران: نیمروز، چاپ چهارم.

- اصفهانی، ابوالفرج، (بی تا)، *الاعانی*، ج ۳ و ۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- _____، (بی تا)، *مقاتل الطالبین*؛ شرح و تحقیق سید احمد صقر، بیروت، دارالمعرفه.
- اصفهانی، حمزه بن حسن؛ (بی تا)، تاریخ سنی ملوک الأرض و الأنبياء علیهم الصلاة والسلام، بیروت، منشورات دار مکتبۃ الحیاء
- افتخارزاده، محمودرضا، (۱۳۷۶)، *شعوبیه ناسیونالیسم ایرانی*، چاپ اول، قم: دفتر نشر معارف اسلامی.
- امیرعلی، (۱۳۶۶)، *تاریخ عرب و اسلام*؛ ترجمه فخر داعی گیلانی، تهران: انتشارات گنجینه، چاپ سوم.
- بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۳۳۷)، *فتوح البلدان*، ج اول؛ ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره.
- بلوکباشی، علی، (۱۳۹۰)، *نوروز جشن نوزایی آفرینش*، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ هشتم.
- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۷۷)، *آثار الباقیه*؛ ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم.
- بهرامی، عسکر، (۱۳۸۹)، *جشن‌های ایرانیان*، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ سوم.
- بووا، لوسین، (۱۳۶۵)، *برمکیان (بنابر روایات مورخان عرب و ایرانی)*؛ ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- تقی‌زاده، حسن، (۱۳۴۱)، *بیست مقاله*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- التنوخی، ابی علی المحسن بن علی، (۱۳۹۳ هـ ق - ۱۹۷۳ م)، *نشوار المحاضره و اخبار المذاکره*، ج ۸، تحقیق عبود الشالجبی
- الجاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، (۱۴۱۲ هـ ق - ۱۹۹۲ م)، *البيان والتبيين*، ج ۳؛ مقدمه و تشریح علی ابوملجم، بیروت، دارالمکتبۃ الهلال.
- _____، (۱۳۰۸)، *تاج*؛ ترجمه حبیب الله نوبخت، تهران، کمیسیون معارف.
- _____، (۱۹۹۶ م)، *المحاسن و الاضداد*؛ مقدمه و شرح علی بوملجم، بیروت: دارالمکتبۃ الهلال.
- الجهشیری، محمد بن عبدوس، (۱۳۴۸)، *کتاب الوزراء و الکتاب*؛ ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: نشر تابان.

حقیقت، عبدالرفیع، (۱۳۷۴)، *وزیران ایرانی از بزرگمهر تا امیر کبیر*، تهران: انتشارات کومش، چاپ اول.

خالدیین، هاشم، (۱۹۵۶م)، *التحف و الهدایا*؛ تصحیح سامی الدهان، قاهره: دارالمعارف مصر. خواند میر، (۱۳۱۷)، *دستورالوزراء*؛ به تصحیح سعید نفیسی، تهران: انتشارات اقبال. دنت، دانیل، (۱۳۵۸)، *مالیات سرانه و تاثیر آن در گرایش به اسلام*؛ ترجمه محمد علی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.

رضی، هاشم، (۱۳۸۰)، *گاه شماری جشن های ایران باستان*، تهران: انتشارات بهجت، چاپ اول. طباطبایی، محمد محیط، (۱۳۶۷)، *تطور حکومت در ایران بعد از اسلام*، انتشارات بعثت، چاپ اول. الطبری، محمد بن جریر، (۱۴۲۴ هـ ق)، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۵، ج ۶، بیروت: دارالمکتبه الرهلال، چاپ اول.

العاکوب، عیسی، (۱۳۷۴)، *تأثیر پند پارسی بر ادب عرب*؛ ترجمه عبدالله شریفی خجسته، تهران: خوارزمی، چاپ اول.

عبداللهی، رضا، (۱۳۷۵)، *تاریخ در ایران*، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم. العسکری، ابوهلال، (۱۳۵۲ هـ ق)، *دیوان المعانی*، ج ۱، قاهره: مکتبه القدسی. طقوش، محمد سهیل، (۱۳۸۰)، *دولت عباسیان*؛ ترجمه حجت الله جودکی، قم: انتشارات حوزه و دانشگاه.

طوسی، خواجه نظام الملک، (۱۳۸۰)، *سیاستنامه*؛ به تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر، چاپ چهارم.

فرای، ریچارد ن، (۱۳۷۵)، *عصر زرین فرهنگ ایران*؛ ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: سروش. القلقشندی، احمد بن علی، (۱۴۰۷ هـ ق)، *صبح الاعشی فی صناعه الاثشاء*، ج ۲؛ شرح محمد حسین شمس الدین، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه. کانپوری، محمد عبدالرزاق، (۱۳۴۸)، *برمکیان*؛ ترجمه سید مصطفی طباطبایی، چاپ پنجم، تهران: کتابخانه سنایی.

کریستین سن، آرتور، (۱۳۷۷)، *ایران در زمان ساسانیان*؛ ترجمه رشید یاسمی، چاپ نهم، تهران: دنیای کتاب.

محمدی، محمد، (۱۳۷۴)، *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات توس.

محمدی ملایری، محمد، (۱۳۷۰)، «نوروز در پیچ و خم تاریخ»، نشریه قافله سالار سخن، تهران : نشر البرز.

مسعودی، علی بن حسین، (۱۳۵۶)، *تنبیه الاشراف* ؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران : انتشارات علمی و فرهنگی.

_____، (بی تا)، *مروج الذهب و معادن الجواهر* ؛ تصحیح محمد محی الدین عبدالحمید، ج ۳، بیروت : مکتبه الاسلامیه.

مزدایور، کتابیون: (۱۳۹۰)، زرتشتیان، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ سوم .
مقدسی، مطهر بن طاهر، (۱۳۸۱)، *آفرینش و تاریخ*، ج ۴-۶؛ ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، تهران : نشر آگاه.

نخجوانی، هندوشاه، (۱۳۱۳)، *تجارب السلف* ؛ تصحیح عباس اقبال، تهران: چاپخانه فردین.
یارشاطر، احسان، (۱۳۸۱)، *حضور ایران در جهان اسلام* ؛ ترجمه فریدون مجلسی، تهران : انتشارات مروارید.

Abdollahy, Reza (1990). "Callenders: ii. Islamic Period" *Encyclopaedia Iranica*. Ed. Ehasan Yarshater. London & New York: Vol. IV, PP.668-674.

Modi, J.J.(1900), *The Religion Ceremonies and Customs of the Parses*, Bombay

Boyce, Mary (1999). *Festivals: i, Zoroastrian*, *Encyclopaedia Iranica* ed. Ehsan Yarshater, New York: Vol. IX, pp.543-544.